

تاریخ شعر فارسی در هند و پاکستان

سید مرتضی موسوی - دانشجوی پاکستانی

۳

قرن هفتم

قرن ششم و هفتم در تاریخ شعر پارسی دوره بسیار درخشانی میباشد در این عصر گویندگان نامداری چون ابوالعلاء گنجوی ، امیر معزی نیشابوری (م ۵۲۰) حکیم عمر خیام نیشابوری (۵۳۰) سنائی غزنوی (۵۴۵) سوزنی سمرقندی ، ادیب صابر ترمذی (۵۴۶) عبدالواسع جبلی (۵۵۵) سید حسن غزنوی (۵۶۵) رشید و طواط (۵۷۳) مجیر بیلقانی (۵۷۷) انوری ابیوردی (۵۸۳) فلکی شیروانی (۵۸۷) جمال الدین اصفهانی (۵۸۸) اثیر الدین اخسیکتی (۵۸۹) خاقانی شروانی (۵۹۵) ظهیر فاریابی (۵۹۸) نظامی گنجوی (۶۱۴) عطار نیشابوری (۶۲۷) کمال اسمعیل اصفهانی (۶۳۵) امامی هروی (۶۶۷) مولوی (۶۷۲) بدرالدین جاجرمی (۶۸۶) مجدالدین همگر (۶۸۶) عراقی همدانی (۶۸۸) و سعدی شیرازی (۶۹۱) بکار شعر و شاعری پرداخته اند .

در زمان سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه (۵۴۷-۵۵۵) و خسرو ملک بن خسرو شاه غزنوی (۵۵۵-۵۸۲) در نتیجه چیره شدن غوریان در غزنین ، لاهور پایتخت سلطنت غزنوی گردید و اکثر گویندگان و نویسندگان وابسته بدر بار غزنویان در «غزنین ثانی» گرد آمدند که معروفترین آنان حمیدالدین مسعود شالی کوب لاهوری^۱ جمال الفلاسفة یوسف بن محمد دربندی^۲ ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید مترجم کلبله و دمنه^۳ یوسف بن نصرکاتب^۴ عبدالرافع هروی^۵ جمال الدین ابوبکر بن مساعد خسروی بخارائی^۶ بوده اند .

۱- لباب الالباب ج ۲ ص ۴۱۲ - ۴۱۱
۲- فرهنگ سخنوران تألیف آقای دکتر خیامپور ص ۶۶۰
۳- ایضاً ص ۶۰۳
۴- ایضاً ص ۶۶۱
۵- ایضاً ص ۳۷۶
۶- ایضاً ص ۱۹۱

اما رویه‌مرفته از وفات سلطان بهرامشاه بن مسعود سوم غزنوی (۵۴۷) تا جلوس سلطان شمس‌الدین ایلتتمش در سال ۶۰۷ ع. نابود گردید و مناطق غزنویه شبه‌قاره نخست بدست کشور گشایان تازه نفس غوری و سپس بدست ممالیک‌غوریه افتاد - « از نتایج تاریخی تسلط این دولت (غزنوی) باز کردن راه هندوستان بر روی دول اسلامی بود که پس از غزنویه مکرر آنجا را محل تاخت و تاز قرار داده دین اسلام و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را رایج کردند»^۱

نیمه دوم قرن ششم مصادف با انقراض سلطنت سلاجقه بزرگ و روی کار آمدن خوارزمشاهیان و قرن هفتم همزمان با حمله چنگیز (در ۶۱۶ هـ) و انحلال خوارزمشاهیان و استیلای مغول در ایران است - «در گیر و دار این حملات سخت قسمت بزرگی از شهرها و مراکز علمی و ادبی ایران از میان رفت ، و جز چند پناهگاه کوچک و بزرگ در داخل ایران و ولایت سند و آسیای صغیر محلی برای حفظ بازمانده حوزه‌های علمی و ادبی و پارسی از کتب باقی نماند که مهمتر از همه آنها اراضی تابع ممالیک‌غوریه در آنسوی رود سند و سرزمین حکمرانی سلاجقه آسیای صغیر و فارس بوده است»^۲

یکی از دست‌پروردگان دودمان غوری بنام قطب‌الدین ایبک در سال ۶۰۲ ع. در لاهور بر تخت سلطنت جلوس کرد^۳ این اولین دفعه بوده است که دولت مجزای مسلمانان در شبه‌قاره تأسیس گردیده بود ، سپس دهلی پایتخت سلطنت ممالیک‌غوریه گردید - مؤسس سلسله ممالیک مرد شایسته و خودساخته‌ای بوده است و بدانش و ادب علاقه و دلبستگی از خود نشان داده است ، پس از وفات قطب‌الدین (۶۰۷ م) سلطان شمس‌الدین ایلتتمش در دهلی بتخت جلوس کرد - در همین دوره ناصرالدین قباچه مستقلاً در مولتان و سند حکومت میکرد تا اینکه توسط ایلتتمش مغلوب گشت و خود را در رودخانه‌ای غرق ساخت - قباچه در زمان فرمانروایی مولتان و ایلتتمش در زمان سلطنت ۲۶ ساله خود و همچنین سلاطین دیگر سلسله شمسیه از سرپرستان و حامیان

۱- مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان نوشته آقای رشید یاسمی ص ۵ چاپ ۱۳۱۸

۲- تاریخ تحول نظم و نشر پارسی تألیف آقای دکتر صفا ص ۳۹

۳- رجوع شود بتاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۵۵-۵۸ و ج ۳ ص ۲۱-۲۴

کویندگان و نویسندگان و دانشمندان بوده اند « در گاههای آنان یکی از مهمترین مراکز تجمع دانشمندان و نویسندگان ایرانی بود که از برابر مغولان می گریختند و یا اوضاع آشفته قرن هفتم و هشتم هجری آنان را بجای وطن برمی انگیخت،^۱ و بوسیله این دسته از ممالیک که تربیت یافته غوریان بودند بسیاری از رسوم ایران شرقی همراه زبان فارسی در شمال هندوستان رواج یافت»^۲

سخنوران معاصر قطب الدین ایبک عبارتند از بهاء الدین محمد اوشی^۳ و محمد بن نصیر جمال الدین دکنی^۴ شعر زیر از جمال الدین دکنی است و غالباً بدون بیان اسم^۵ او شعرش را در کتب و مقالات متعددی نقل و اقتباس می کنند.

چو صاحب سخن زنده باشد سخن	بنزد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه در لفظ او	یکی را سخن در معانی بود
چو صاحب سخن مرد آنکه سخن	به از گوهر نغز گانی بود
زهی حالت خوب صاحب سخن	که مرگش به از زندگانی بود

پارسی سرایانیکه در قرن هفتم در شبه قاره پاک و هند میزیسته اند عبارتند از امیر - ابوبکر بن محمد بن علی روحانی سمرقندی^۶ شمس الدین بلخی^۷ خواجه معین الدین چشتی اجمیری (م ۶۳۳) خواجه قطب الدین مسعود بختیار کاکلی (۶۳۴) فرید الدین گنج شکر (۶۶۴) شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی^۸ (۶۶۷) جمال هانسوی^۹ (۶۵۸) تاج الدین ریزه دهلوی^{۱۰} شهاب الدین مهمره بداونی^{۱۱} و فخر الکلام عمید الدین سنّامی و سالاری دکنی (۶۸۵) و فخر الدین ابراهیم عراقی که یک ربع قرن در مولتان در پناه ارادت شیخ زکریای مولتانی بسر برده است و حمید الدین ناگوری^{۱۲} (۶۹۵)

۱ و ۲ - تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا ج ۳ ص ۲۱-۲۲

۳ - فرهنگ سخنوران ص ۸۹ . ۴ - لباب الالباب ج ۱ ص ۱۱۸ و مجمع الفصحا

ص ۱۸۴ ۵ - دیوان بهار (ملك الشعرا) ج ۱ مقدمه دیوان ص ش . ۶ - فرهنگ

سخنوران ص ۲۴۰ ۷ - ایضاً ص ۳۰۵ ۸ - ایضاً ص ۹۰ ۹ - ایضاً ص ۱۳۵

۱۰ - ایضاً ص ۲۴۵ ۱۱ - ایضاً ص ۳۰۹ ۱۲ - ایضاً ص ۱۷۳

تنی چند از گویندگان در ایران دنیا آمدند و متاع شعری شان در شبه قاره خریدار پیدا کرد «و بهمان میزان که دولتهای مسلمان دهلی قلمرو تسلط خود را در هندوستان توسعه میدادند بهمان نسبت هم وسیله انتشار زبان فارسی و فرهنگ اسلامی در هند میشدند و هر چه بر میزان ثروت این دولتها افزوده میشد توجه شاعران و نویسندگان و علما و مشایخ از ایران بسرزمین ثروتمند و پهناور جدید اسلامی افزایش می یافت و دشواریهایی که در ایران برای دسته مذکور حاصل میکردید آنرا جبران مینمود.»^۱

اینک ما بشرح احوال و بررسی اشعار چند تن از گویندگان نامدار فارسی شبه قاره در قرن هفتم هجری می پردازیم .

۱- ملك تاج الدین ریزه دهلوی : تاج الدین گوینده و شخصیت متنفذ زمان سلطنت ایلتمش و پسرش سلطان رکن الدین بوده است -

صاحبان منتخب التواریخ^۲ و تاریخ فرشته^۳ و عرفات العاشقین و مجمع الفصحا^۴ ویرا ملقب به ریزه دانسته اند - دلیل چنین لقب را کوتاه قدی و لاغری وی دانسته اند بعقیده بعضی از تذکره نویسان شخص دیگری همنام تاج الدین دارای قد بلند در دهلی بوده است و برای متمایز ساختن هر دوی آنها شاعر مورد مطالعه ما را بلقب « ریزه » میخواندند .

سال تولد تاج الدین دقیقاً بر ما روشن نیست - زمان صغرو عنفوان جوانی را در زادگاه خود سپری کرده و در علوم متداوله و دانشهای آن دوره اطلاعات زیادی بدست آورده و بنا بر قرائن درسین جوانی پیشرفتهائی نصیب او گردیده تا اینکه بسمت دبیری مملکت منصوب گردید -

تاج الدین نفوذ خاصی بر شخص سلطان داشته است و در مسافرتها همواره در رکاب ملوکانه ملتزم بوده و علاوه بر وظایف رسمی و کشوری خود قصایدی در ستایش

- ۱ - تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا ج ۳ ص ۲۳
- ۲ - منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بداونی ص ۶۷ چاپ کلکته
- ۳ - تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم فرشته ص ۶۶ چاپ لکنئو
- ۴ - مجمع الفصحا تألیف رضاقلی هدایت ج ۱ ص ۱۷۶ چاپ تهران

سلطان میسروده - بنا بگفته بداونی^۱ «در سنهٔ ست و عشرین و ستمایه (۶۲۶) رسولان عرب از مصر برای او خلعت و القاب آوردند و از این شادی قبه‌ها در شهر بستند و جشنها ساختند» صاحب تاریخ فرشته^۲ هم این مطلب را بصراحت آورده است اما مورخین نام خلیفه را ذکر ننموده‌اند و میتوان گفت که وی ابو جعفر منصور المستنصر پدر آخرین خلیفه عباسی بوده که سفیری از جانب خود بدلهلی فرستاد و سلطان ایلتمش را بسمت سلطان هند رسماً شناخت -

این امر در موفقیتهای بعدی سلطان موثر واقع گردید و پس از این در مسکوکات عبارات افتخار آمیزی مانند سلطان المقتدر شمس الدین والدین - ایلتمش و علاوه بر این ناصر امیر المومنین هم ضرب میخورد - صاحب تاریخ فرشته بیان میکند که ایلتمش خلعت اعطائی خلیفه را با کمال مسرت و شادی تقبل نموده ، جشن بزرگی گرفت و انعامات گرانبهایی اعطا نمود - تاج الدین نیز قصیده‌ای بدین مناسبت سرود که بمطلع زیر آغاز میگردد -

ناصر الاسلام مستنصر که طوق طاعتش ز آسمان در گردن اهل زمین آورده‌اند
این قصیده سی بیت است و دارای مطالب تاریخی است ، و در آن ترکیبات دور از ذهن بکار نرفته است - تاج الدین در لشکر کشیهای سلطان ایلتمش شرکت مینمود ، در سال ۶۲۹ موقعی که سلطان برای گشودن قلعه گوالیار لشکر کشید تاج الدین نیز در التزام رکاب وی حاضر بود و قطعه زیر را در ماده تاریخ تسخیر گوالیار سروده‌است:

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعه گالیور و آن حصن حصین در ستمایه سنهٔ ثلثین بگرفت

بعقیده تقی اوحدی تاج الدین ریزه در بین معاصرین خود بی مانند بوده‌است و صاحب تذکره گل رعنا وی اورا بلبل هند نامیده‌است -

در سال ۶۳۳ ایلتمش بدرود حیات گفت و پسرش رکن الدین بجای پدر نشست ، امرای دربار هدایائی پیشکش نمودند و سوگند وفاداری یاد کردند -

گویندگان هم اشعاری در ستایش پادشاه جوان سرودند ، تاج‌الدین نیز چکامه‌ای سروده که دوبیت آن نقل میشود :^۱

مبارکباد ملک جاودانی ملک را خاصه در عهد جوانی
یمین‌الدوله رکن‌الدین که آمد درش از یمین چون رکن یمانی^۲

این ستایشنامه مورد پسند سلطان قرار گرفت و تاج‌الدین پادشاه هنگتی دریافت نمود اما متأسفانه تمام قصیده در هیچیک از کتابها درج نگردیده است - از مطالعه اشعار تاج‌الدین چنین نتیجه میگیریم که تشبیهات و استعارات مبهم و پیچیده تا آن زمان رواج و رونقی نداشته و در اشعار شعرا بکار نرفته است و دوبیت ذیل نمونه‌ای از آنست :

خوشا رنجاخوشا دردا خوش‌عشق کسی کورا نباشد نیست انسان
چو شمشیرش بخندد خصم گیرد بلی از برق پیدا گشت باران
تاج‌الدین دارای مناصب درباری بوده از نظر مادی مرفه‌الحال بوده است و قصایدی نیز در مدح امرا و وزراء وقت سروده است.

منظومه‌های ریزه دهلوی دارای آهنگ دل‌انگیزی است و قصایدش از نظر استعمال کلمات و لغات بی‌اندازه سهل و روان می‌باشد صاحب تذکره مجمع الفصحا اشتباهاً بعضی از اشعار انوری ایبوردی را بتاج‌الدین نسبت داده است مثلاً قصیده زیر که اصلاً از آن انوری میباشد بتاج‌الدین نسبت داده شده است.

افزود باز رونق هر مرغزار گل چون زیریافت ناله هر مرغزار گل
البته این اشتباه نمودار شباهت و نزدیکی اشعار انوری و تاج‌الدین از لحاظ صورت و سبک و مطالب و لغت میباشد.

تاریخ درگذشت تاج‌الدین ریزه دهلوی بطور دقیق معلوم نیست اما وی با احتمال قوی پس از سال ۶۶۴ در زمان سلطنت غیاث‌الدین چشم از جهان فانی بر بسته است.

۲- عمیدالدین سنامی: نام کامل وی خواجه عمیدالدین و لقب وی فخرالملک

بوده است وی در سال ۶۰۱ هجری چشم بجهان گشود^۱ امید از اهالی منطقه سنام در نواحی شمال باختری شبه قاره (پاکستان غربی امروز) بوده - تحصیلات ابتدائی و نهائی خود و تربیت و پرورش را بهترین نحو داشته است شاهزاده محمد پسر غیاث الدین بلبن ویرا تشویق و سرپرستی مینمود بنا بر استعداد و لیاقت خود وی از سمت شاعر درباری به مقام نظامت کشوری ارتقا یافت وی وظایف مملکتی خود را با کمال دقت و امانت انجام میداد و در نتیجه خدمات ارزنده‌ای، وی بدریافت عنوان فخر الملک از مقام سلطنت نائل گردید اما از بخت بد و در نتیجه سوء تفاهمی وی از سمت دولتی عزل گردیده بکنج زندان افتاد در یک قصیده حبسیه وی دروغ تهمت‌هاییکه با او بسته بودند و بیگناه بودن خود را بیان نموده است که دو بیت آن در زیر نقل میگردد^۲

(همدمانم) هر یکی در شغل و من در بند حبس

حاش لله زین سخن تنها گنه من کرده ام

کار بر عکس است ورنه خود که روز بد کشد

شغل اشرافی که من بر وجه احسن کرده ام

در مدت همین حبس در نتیجه فرستادن قصیده‌ای به پیشگاه سلطان^۳ خشم پادشاه

فرو نشست و او از قید و بند نجات یافت در زمان ملازمت شاهزاده محمد عمید سنامی ب ثروت

قابل ملاحظه‌ای دست یافته بود و در آن عهد وی شخصاً سرپرستی عده‌ای از شعرا را بر-

عهده داشت - وی حتی امیر خسرو دهلوی و خواجه حسن سنجری را در کنف حمایت خود

گرفته بود - سال وفات عمید سنامی بدرستی معلوم نیست، بعقیده صاحب آتشکده^۴ عمید

در ۵۴ سالگی بدرود حیات گفته - است درباره صلاحیت و استعداد عمید صاحب آتشکده

چنین گفته است « عمید الدین از اعظم و افاضل قدماست و در مراسم سخن پردازی

مهارت تمام داشته » عمید اهل فضل و صاحب بصیرت بوده و در شاعری مقام ارجمندی

داشته است - مورخ بداولی میگوید^۵ : « عمید الدین یکی از اعظم حکما و افاضل

۱- منتخب التواریخ ص ۱۰۸-۱۰۹ ۲- ایضاً ص ۱۲۵-۱۲۶

۳- منتخب التواریخ ص ۱۰۹ الی ۱۱۳ ۴- آتشکده ص ۱۵۲

۵- منتخب التواریخ ص ۹۶

قدما ست در صنایع و بدایع معانی بیانش سحر پرداز و در متانت و رزانت سخندان
دهنش صاحب اعجاز است»

ارزش و سبک اشعار عمید : عمید سنامی در سخن سرائی دارای استعداد و نبوغ خاصی بوده است وی علاوه بر قصیده سرائی در غزل هم داد سخن داده است در حالیکه تا آن زمان در پارسی سریان هند کمتر گویندگان و سخنورانی بوده اند که توجه باین صنف سخن داشته باشند غزلهای عمید دل انگیز و شیوا و روان است - با وجود بکار بردن لغات و کلمات ساده و سهل غزلهای عمید دارای آهنگ مخصوصی است یکی دیگر از مختصات غزلهای وی اشتغال بر مطالب و مضامین مشابه در تمام ابیات یک غزل میباشد رضاقلیخان هدایت بطور نمونه اینگونه غزلهای وی غزلی که بمطلع زیر شروع میشود نقل کرده است^۱

روی تو پیرایه صحن چمن موی تو سرمایه مشک ختن

عمید در قصیده سرائی مهارت و چیرگی خاصی داشته است بعضی از قصاید وی دارای فصاحت و بلاغت زاید الوصفی است که خواننده را به تحسین و امیدارد.

در چکامه های عمید رقت احساسات جلب توجه می کند تشبیهات وی عموماً مناسب و مؤثر است چند بیت از تشبیب یکی از قصاید عمید چنین است:

دارم جفائی نو بنو زین چرخ ناخوش منظری
کوری کبودی کج روی عاقل کشی دون پروری
در موج دریای محن هستم اسیر و ممتحن

این کشتی مقصود من یارب ندارد لنگری
کرد این سپهر دون لقب بر من همه روزم چو شب

هرگز نبردم نزد لب بی خون دل یک ساغری
رخت امیدم برده شد جانم ز رنج آزرده شد

شاخ طرب پژمرده شد بی آب چون نیلوفری

عمید در سخنسرایان پارسی شبه قاره نخستین کسی است که در مناظره اشعاری سروده است. چنانکه میدانیم در عداد شاعران متقدم اسدی طوسی در این باره منظومه‌های متعددی مانند مناظرات زمین و آسمان و گبر و مسلم و کمان و نیزه و شب و روز از خود باقی گذاشته است. عمید هم در این صنف سخن قدرت خود را بخوبی جلوه داده است مانند مناظره باده و بنگ که مطلعش چنین است:

دی در میان باده صافی مزاج و بنگ در مصدر دماغ من افتاد شور و جنگ
 عمید در مدتی که بحسب و بند گرفتار بود چندین قصاید حبسیه سرود که همگی شاهد و مظهر افکار خلاقه اوست. قصاید حبسیه عمید دارای احساسات رقیق و عمیق و مظهر درون سوزان اوست بعقیده صاحب نظران حبسیات عمید همسنگ و همپایه حبسیات استادان سخن مسعود سعد سلمان و خاقانی شروانی می باشند مطلع یکی از قصاید حبسیه عمید چنین است :

منکه چون سیمرغ در یک گوشه مسکن کرده ام

ماورای مرکز خاک کی نشیمن کرده ام
 علاوه بر سرودن اشعار جدی عمید در فکاهی هم آثاری از خود باقی گذاشته است وی در مطایبه هم عفت کلام را مراعات کرده است صاحب آتشکده^۱ چنین گفته است « این چند بیت از قطعه که در هزل نوشته شد ازوست بدنگفته» بیت اول آن بدینگونه است :

خواجه بزود و لیکن زورم گشت مشغول و لیکن بشکم

عمید سنای در عداد گویندگان بزرگ متقدم شبه قاره پاک و هند میباشد و اگر دیوان کامل او محفوظ و مصون مانده بود امروز نمونه‌های بیشتری از نبوغ فکری وی بدست ما می رسید.

۳- شهاب الدین بداونی: دانشمند سخن شناس شبه قاره پرفسور محمد شبلی نعمانی (متوفی ۱۹۱۴ میلادی) درباره شهاب چنین گوید^۲ « این جای تعجب است استادی که

۱- آتشکده ص ۱۵۳

۲- شعر المجمع ترجمه فخر داعی گیلانی ج ۲ ص ۱۰۵

شاعری مثل امیر خسرو در دامنش تربیت یافته و بر شد و کمال رسیده است امروز حتی نام و نشانی از آن استاد معلوم نیست»

نام کامل وی شهاب‌الدین واسم پدر وی جمال‌الدین بوده، اهل بساوان بوده بمناسبت همشهری بودن مورخ شهیر بساوانی سخنانی حاکی از مهر و محبت درباره وی رانده است^۱ رضاقلیخان هدایت ویرا اهل مداران در هند دانسته است که ظاهراً اشتباه است بعضی از تذکره‌ها در ضبط شهرت وی که مهمره بوده است دچار اشتباه گردیده متمره نوشته‌اند. شرح جزئیات زندگانی شهاب در دست نیست اما بنا بر علم و فضل و حکمت ویرا افلاطون زمان و بقراط دوران می‌گفتند. در علوم طبیعی و ریاضی و ادبی و معقول و منقول ید طولانی داشته است. امیر خسرو دهلوی در نامه‌ای بزبان عربی در سفرنامه با کلمه امام ویرا مخاطب نموده است^۲ بدون شك با تبحر در علوم مختلف و اطلاعات وسیعی که داشته صلاحیت شعری این فوق‌العاده بوده است.

شهاب مهمره بواسطه علم و فضل و دانش و بینش خود در دربار سلاطین دهلی مقام شامخی داشت اما در قصیده سرائی مانند شاعران دیگر زبان بتملق و چاپلوسی آلوده نمی‌کرد. صاحب‌عرفات العاشقین درباره سبک وی چنین می‌نگارد «در شعری صنایع و بدایع بسیار و فصاحت و بلاغت بی‌شمار است - در اکثر قصاید التزامات مشکله غریبه مکرر نموده و نهایت قدرت بصدد ظهور رسانیده»

سخنوران فارسی شبه قاره پیش از زمان شهاب همگی چکامه هائی در ستایش پادشاهان و وزیران و برگزیدگان میسرودند و قصایدی در حمد خدا و نعت پیامبر نمی‌گفتند گویا شاعری در آن زمان فاقد عناصر دینی و مذهبی بوده است اما شهاب مهمره در اینگونه ستایشگری پیش‌تاز گردیده - یکی از قصاید وی با مطلع زیر دارای مطالب و مباحث مذهبی و عرفانی می‌باشد.

الفم بلوح هستی همه هیچ در نشانی
بقای غیر قائم ز وجود خویش فانی

شهاب قصاید مصنوع هم میسروده است و بدینوسیله مهارت و چیرگی خود را بثبوت رسانده است مثلاً قصیده‌ای که مطلعش در زیر نقل میگردد بدون بکار بردن حرف الف سروده است.

۱- منتخب التواریخ ص ۷۱ ۲- رسائل اعجاز خسروی ج ۲ ص ۱۶۸-۱۷۲ چاپ لکنئو

زهی چومهر وجود و کرم شده مشهور
 علو قدر تو برتر ز گنبد معمور
 قصیده دیگری دارد بالتزام اینکه در هر بیت آن چهار کلمه پیل و شیرو کرگ
 و کرگ بکار رفته است که مطلعش اینست
 هر زمان این پیر کرگ شیرخوی طفل خوار

آن کند با من که پیل و کرگ وقت کار زار
 شهاب مهمره را امیر خسرو دهلوی چنین تجلیل میکند : «برجیس فلك منزلت
 شهاب الملة والدین که شهاب فلك از آتش طبع او صدبار دیوان خود را سوخته است که
 اگر آن سلیمان ممالک سخن را عزیمت جمع کردن دیوان بودی ابن جنین را جان رفته
 در تن حاضر گردانیدی و امراء القیس چون قیس مجنون گشتی هر شعر بلند شهاب آسمانی
 است پر کواکب و خلقی دیوانه آن ...»^۱
 امیر خسرو دهلوی از محضر پر برکت شهاب استفاده و استفاضه نموده است
 چنانکه میگوید.

شمع من یافته ضیا از وی
 مس من گشته کیمیا از وی
 در مثنوی هشت بهشت در بزرگداشت شهاب چنین می-راید
 از تمام فنون و فضل تمام
 غیرت بحتری و بو تمام

تذکره نویسان سالوفات شهاب را بیان نکرده اند اما امیر خسرو در مقدمه دیوان
 سوم خود در سال ۶۹۵ از وی بدین طریق یاد کرده است «مولانا شهاب الدین مهمره و
 مولانا بهاء الدین بخاری که هر یکی بوستان علم را بلبلی بوده اند» گفته امیر خسرو این
 مطلب را امیر ساند که در سال ۶۹۵ شهاب مهمره بقید حیات نبود گویا پیش از سال مزبور
 بدرود حیات گفته است - بنا بر آئین وی نزدیک به هشتاد سال زندگی کرد و شاگردان
 زیادی را تربیت نموده بود - مولانا ضیاء الدین بخشی مؤلف آثار عدیده یکی از تربیت
 یافتگان او بوده است.

بعثت اینکه از اطاله کلام در این باب بهره‌زیم از ذکر احوال بقیه گویندگان
 نامدار سده هفتم در شبه قاره پاک و هند اجتناب میکنیم.